

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ششم - کلاس فقه القضا

مستحضر هستيد بحث در ارتباط با فرمايشات جناب آقای خوانساری صاحب جامع المدارک بود. ایشان نسبت به تعريف مشهور از قضا ناراضی است و می فرماید: وقتی دو نفر پیش قاضی می روند اگر می روند که حکم شرعی برای شان روشن شود و هر چه این مجتهد گفت، قاضی گفت عمل کنند. قاضی هم آنچه که نزد خودش ثابت است که حکم الهی است حالا ولو به گمان، به اجتهاد راضی نیست که مجتهد یقین داشته باشد نظرش را می دهد و تمام می شود. این جا دیگر بحث ولایت و این که بگویند قاضی منصب و این ها نیست، این دقیقاً مثل جایی می ماند که دو تا مقلد یک مجتهد اختلاف می کنند، می گویند می رویم دفتر مجتهد سؤال می کنیم. می روند پیش مجتهد چون آن هم دقیقاً مثل فتوا، فتوای خود را می دهد و این ها هم هیچ حرفی نمی زنند، پسر خوب، متدین با گوش خودشان هم شنیدند، حالا یا مجتهد چون می گوید «یخرج من الثلث» در آن مثال یا می گوید «یخرج من الاصل» مثال داشتیم.

بله، در موضوعات قبول داریم آن جا اعمال ولایت است، این یک بخشی از حرف خوانساری بود. بعد ملاحظه فرمودید ایشان بحث را می کشاند به یک مسئله که دیگر ربطی به تعريف قضاوت ندارد، می کشاند به بحث لزوم متابعت از حکم قاضی و می فرماید: در اختلاف در حکم مثل همان مثال اول اگر واقعاً این دو طرف دعوا یقین دارند که این قاضی دارد اشتباه می گوید، مثل این که مثلاً خودشان مجتهد هستند. مراجعه کردند، اختلاف در حکم هم با همدیگر دارند، به این آقا مراجعه کردند ولی یقین دارند که این آقا دارد اشتباه می گوید. یا یقین ندارند ولی حجت دارند، ظن معتبر. این جا چطور باید قائل بشویم، روی چه حسابی قائل شویم که تسلیم این ها به حکم این حاکم لازم است. امام هم که فرمودند حکم قاضی را قبول کنید، گفتند چون حکمش به حکم ما است، «لأنه حکم بحکما» فرض این است که به حسب اعتقاد این دو نفر این قاضی «لم یحکم» به حکم معصوم، بلکه «حکم بغیر ما

أنزل الله» این جا شما می‌گویید متابعت، خیلی بحث، بحث مهمی است، إن شاء الله می‌رسیم، ما هم دنبال این آقایان می‌رویم در همین بحث مفهوم‌شناسی سومیش نفوذ بود، ببینید الآن در دادگاه‌ها افراد مختلفی مراجعه به دادگاه می‌کنند در کشور جمهوری اسلامی، مقلد مراجع مختلف هستند، ولی قاضی دیگر نگاه نمی‌کند که این مقلد کیست، آن مقلد کیست. مطابق قانون هر چه باشد حکم می‌کند.

«محکوم علیه و محکوم له» هم دنبال حکم قاضی است، ناچار هستند که بروند. بله، محکوم له می‌تواند گذشت کند، بگوید من نمی‌خواهم ولی اگر نخواهد گذشت کند دنبالش می‌رود. محکوم علیه نمی‌تواند کاری بکند، محکوم شده است باید در مقابل حکم دادگاه تمکین کند، در حالی که خیلی وقت‌ها یا این‌ها خودشان مجتهد هستند یا یک طلبه صاحب نظری است یا مقلد مجتهدی هستند که این حکم را جائزانه می‌داند، این‌طور می‌شود.

به هر حال ایشان می‌فرماید این‌طور جاها متابعت ندارد. بله، اگر دعوا سر حکم الهی نبود، دعوا سر موضوع بود، یک مالی است زید می‌گوید برای من است، عمرو هم می‌گوید برای من است، بعضی وقت‌ها لازم نیست که دوستان دروغ بگویند، نه بعضی وقت‌ها واقعاً اشتباه می‌کنند، هر دو معتقد هستند که برای او است. یک چیزی پیدا شده است این می‌گوید برای من است، او می‌گوید برای من است، این جا می‌دانید به دادگاه می‌روند، دادگاه هم طبق آن ضوابطی که داریم حکم می‌کند، ایشان می‌گوید این جا حتی اگر محکوم علیه قطع به مخالفت هم دارد، باید تسلیم باشد. انگشتی پیدا شده است زید یقین دارد که این انگشت برای او است، عمرو هم ادعا کرده است که برای من است، حالا یا دروغ می‌گوید یا اشتباه می‌کند و در نهایت حکم قاضی حکم صادر می‌کند که این برای عمرو است. این جا زید ولو یقین دارد خلاف است، باید تمکین کند حکم قاضی را. چرا؟ برای این که اگر نکند نزاع نمی‌خوابد، قطعاً «للنزاع» برای قطع نزاع باید تمکین کند. اما این را ایشان می‌گوید مثل این که یک نفر به او نهیب می‌زند که همین جا هم شما مطلق نگو، می‌گوید ولی در بعضی جاها همین را هم نمی‌شود گفت.

مثلاً اگر یک نفر ادعا کرد که فلان خانم همسر من است دو شاهد هم برداشت به دادگاه برد، خانم هم بیچاره منکر، قاضی هم گفت: «البینة علی المدعی» این آقا هم زید، دو نفر هم بُرد که دادگاه قبول دارد، متأسفانه امروزه گاهی شهادت کسانی قبول می‌شود که عادل هیچ، گاهی در تدین‌شان هم، ایمان‌شان هم شک است، ولی حالا... حالا فرض کنید که برای دادگاه عدالت آن‌ها محرز است و بعد قاضی بیچاره هم چه کار کند، بر اساس ادعای و بینة هم حکم کرد که شما خانم این آقا هستید. بگوییم خانم تسلیم، این می‌خواهد تمکین کند، قطع هم دارد این بی‌خود می‌گوید، دروغ می‌گوید،

شهود را خریده است، شهود اشتباه می‌کنند، اصلاً با یک خانم دیگر اشتباه گرفتند.

اگر بگوییم این‌جا باید تمکین کند لذا ایشان می‌گوید بله، این‌جا بگوییم نه این‌جا تمکین نکند. می‌گوییم پس حکم قاضی چیست. بگوییم حکم قاضی نهایتش مثل امر به معروف است، مثل نهی از منکر است.

در امر به معروف و نهی از منکر جایی که کسی خلاف یقین دارد که نباید متابعت کند، اگر آمر اشتباه می‌کند، اگر ناهی اشتباه می‌کند، این‌جا دیگر لازم است، دوستان اگر کسی این‌ها را مطالعات بیرونی داشته باشد می‌داند یک بحث سنگینی است که ما قضا را با امر به معروف و نهی از منکر یکی بگیریم یا دو تا نهاد است و اصلاً نهاد امر به معروف نهاد حکومتی است نه نهاد قضایی. و شأن والی است نه قاضی. به همین خاطر ممکن است خیلی از شرایط قضاوت را نداشته باشد و به امور حسیه، امور اجرا برود و به قول امروزی‌ها به ذیل قوه‌ی مجریه برود. یا مثلاً نیروی انتظامی، ذیل قوه‌ی قضاییه نرود، این‌ها آثار روشن نشده هم است.

الآن ایشان می‌گوید: «غایه ما ممکن أن یقال إنَّ شأنَ الحاكم انفاذ حکم الشرع کامر بالمعروف و نهی عن المنکر» می‌خواهد این دو نهاد را در ذیل قضا بیاورد و این‌جا جا بدهد.

حالا ببینید ایشان در مورد موضوعات این حرف را می‌زند، ولی فقیه است، دغدغه هم دارد که با مثل مقبوله عمر بن حنظله یا مشهوره سالم بن مکرم، ابو خدیجه چه کار کند که آن‌جا امام می‌فرمودند وقتی قاضی جامع شرایط بود هر چه گفت گویا ما گفتیم و ردّ بر او ردّ بر ما است. یعنی به شما بگوییم یک حالت ابتر بحث را رها می‌کند بعد هم یک «فتامل» می‌زند.

من یک خلاصه‌گیری کنم، چون می‌خواهیم به فضای بعدی برویم. ببینید جناب ایشان تعریف مشهور را قبول ندارد، دو وادی درست می‌کند، جایی که اختلاف در حکم است، در موضوع است. در حکم از سنخ ولایت نمی‌داند، در موضوعات از سنخ ولایت می‌داند بعد بحث را در لزوم متابعت می‌آورد، در جایی که اختلاف در حکم باشد می‌گوید ما دلیلی بر متابعت از حکم قاضی نداریم، آن جایی که نظر ما و حجّت ما خلاف است، در موضوعات درست است اول می‌فرماید «قطعاً للزاع» باید تسلیم شد، اما می‌گوید در مثل زوجیت چطور می‌گوییم این خانم تسلیم شود، این خانم پناه بر خدا احساس می‌کند دارد با نامحرم زندگی می‌کند. بله، ولی بگوییم قاضی گفته است تسلیم باش. نه، اگر این‌جا می‌تواند باید مخالفت کند، حالا بعضی وقت‌ها نمی‌تواند هیچ، نتوانست هر کاری می‌خواهند با

او انجام بدهند، ولی اگر می‌تواند نباید تسلیم شود.

بعد ایشان احساس می‌کند این حرف‌ها با روایت منافات دارد ولی مطلب را رها می‌کنند. لذا یکی از اشکالاتی که هست این‌که جناب آقای خوانساری شما خیلی زحمت کشیدید، نسبت به دیگران نگاه کنید که هیچ در این زمینه‌ها ورود نکردند، چند ادعا ردیف کردند. اما بحث را عقیم گذاشتید که حالا به اشکالات می‌رسیم. تحت عنوان نقد، بررسی و تحقیق. یعنی دوستان باید سه کار انجام بدهیم اولاً این شش صفحه که خواندیم، البته دو صفحه اول که فهرست مباحث بود، این چهار صفحه که تا حالا خواندیم تعریف آقای خویی و دیگران، تعریف مشهور، تعریف شهید اول، تعریف آقای خوانساری، ما همه را مدام گفتیم، اگر هم نقدی کردیم به اشاره بوده است.

اول یک مقدار نقد کنیم. فضلا ببینید در این نقد یک وقت حوصله‌مان سر نرود بگوییم اگر حرف را قبول نداریم چرا نقد می‌کنیم. «إضربوا بعض الرأى ببعض يتولد منه الصواب» حضرت امیر می‌فرمایند. بحث خارج همین است باید مدام اقوال را... البته اقوال مهم را، اقوال اساسی را به هم زد تا بالاخره از درون این‌ها حالا محقق یا یکی را انتخاب می‌کند یا اصلاً نظر جدیدی می‌دهد و البته این‌طور انسان با متون ورزیده می‌شود، مخصوصاً فضلا این برگه‌هایی که ما به شما می‌دهیم، عربی‌هایی که می‌آوریم مقید باشید که این‌ها را با دقت مطالعه کنید و مطالبی که ما می‌گوییم بیرون بکشید. اگر بخواهیم با تراث مرتبط شویم و با کتاب‌ها توانایی پیدا کنیم، نمی‌شود یک فقیهی... من تا حالا چند بار مصاحبه داشتم که من با این ساده کردن متون درسی مخالف هستم، چون عقیده‌ی من این است که شما آمدید متون را ساده کردید، توان طلبه را می‌گیرید. یا باید بگویید اصلاً چه کار داریم، ارتباط با تراث می‌خواهد چه کار.

مثلاً کسی که دکترای تفسیر دارد چه کار به مجمع البیان دارد، چه کار به المیزان دارد، چه کار به کشاف دارد، چه کار به مفاتیح الغیب دارد؟ همین کتاب فارسی تفسیر را بخواند، بعضی از این تفسیرهای فارسی خیلی هم محترم است، تفسیر نمونه، تفسیر نور همین‌ها را می‌خواند. یک دفعه این‌طور می‌گوییم، یک دفعه می‌گوییم نه، یک مفسر، دکترای تفسیر باید بتواند تراث گذشتگان را نقد کند، تحلیل کنند، نظریه‌پردازی کند، می‌گوییم این ارتباط با تراث است. همین‌طور در فقه یک فقیه، مجتهد باید با جواهر، با کشف اللثام، با ریاض... این‌که دوستان من گاهی در مصاحبه‌ها می‌گویم و بعضی هم متأسفانه نمی‌فهمند فوراً اشکال می‌گیرند دیدم بعضی سایت‌ها نقد کرده بودند، حرف ما این است ما نمی‌خواهیم بگوییم کتاب‌هایی که طلاب می‌خوانند بدون عیب است یا حتی بعضی جاهایش نباید اصلاح شود، «إن كان كالخليل فكالخليل و الآ فكاحمد و الآ فكيونس» جگر انسان را بالا می‌آورد تا بفهمد، دیگر فهماندن آن به طلبه که هیچ!

بله، این معماگونه صحبت کردن نه، بحث سر این است که ما متن‌ها را سبک کنیم، مثلاً به جای شرح لمعه یک کتاب رساله‌ی فارسی... اتفاقاً مطلب آن هم زیادت‌تر است، الآن مکاسب را می‌شود ساده کرد، مطالب آن هم بیشتر است، اما مشکل این است اگر شما آمدید این کار را کردید بعد این طلبه‌ی شما نمی‌تواند، حالا نمی‌گویند نه، ما کتاب‌ها را ساده می‌کنیم بعد چند سالی متن‌خوانی می‌گذاریم. آن‌ها یک راه است، تجربه هم که نشده است، چقدر طلبه‌ای که رفت به جای لمعه رفت یک رساله‌ی فارسی خواند، به جای مکاسب، قواعد فقه بعضی از دانشگاه‌هایی‌ها را خواند چقدر بعد در متن‌خوانی موفق است. ما می‌گوییم باید جاهای سنگین این کتاب‌ها را (سنگین که می‌گویم نه از نظر عبارت، مطلبی، کاربردی، خط به خط هم لازم نیست) از بای بسم الله مکاسب تا تای تمت مکاسب. از بای بسم الله رسائل تا تای تمت رسائل. نه، من آن را هم عقیده ندارم، یک جاهایی انتخاب بشود کاربردی، مهم بحث شود، طلبه هم فرصت داشته باشد سرمایه‌گذاری کند، مدام نگوید عقب افتادم، آخر سال شد هنوز ثلث سهمیه پیش نرفته است.

حرف ما این است متأسفانه بعد هم قضاوت می‌شود و هیچ وقت هم گوش نمی‌کنند، هیچ کس هم گوش نمی‌کند. این‌ها را دوستان داشته باشید، الآن مقید باشیم متن را مطالعه کنیم، بگذرم. سه کار ما باید بکنیم در این چند روز، نقد، بالاخره این چهار صفحه حرف‌ها درست بود، غلط بود، (حق با کیست، البته حق با کیست اشتباه است آن تحقیق است) نقد یعنی بیان اشکال. منظورم از نقد، نقد فارسی است. چون نقد عربی همان بررسی است. دوم بررسی مطلب یعنی صحنه را خوب توضیح بدهیم و نهایتاً تحقیق که اظهار نظر و اظهار رأی است. إن شاء الله باید در این پنج، شش روز در پیش با ما باشید، هر سه مطلب هم مفهوم‌شناسی و هم گستره و هم حوزه‌ی نفوذ را (سه مسئله داریم) این‌ها معلوم شود.

ببینید از آخر شروع می‌کنیم همین آقای خوانساری که الآن از او جدا شدیم و بگویم ادقّ و اوسع و از اورع است. نگاه کنید من جلوی دستم شاید 20 کتاب قضا بیشتر از علما است، در همه‌ی این‌ها ایشان بیشتر ورود کرده است، ما هم از ایشان شروع می‌کنیم و اگر این حرف ایشان مشکل پیدا کند، حرف دیگران هم اشکال‌ش معلوم می‌شود. چند اشکال ما داریم، خوب دقت کنید. اشکال اول این است ایشان تعریف مشهور را آورد که قضا «منصبٌ من المناصب الشرعیّة» و بعد اشکال گرفت، گفت: طرفین دعوا اگر اختلاف‌شان به خاطر اختلاف در حکم باشد، لذا منشأ دعوا است.

او می‌گوید باید از ثلث خارج کنید، ورثه می‌گوید باید از اصل خارج کنید لذا معامله‌ی من صحیح است. مثال داشتیم دعوا دارند، اختلاف دارند، پیش یک مجتهد می‌آیند که مسئله‌ی خود را حل کنند. ایشان گفت این‌جا مجتهد هر چه بگوید بیان فتوا است، جناب آقای خوانساری اگر این‌ها وقتی

می‌آیند پیش مجتهد که مشکل‌شان را حل کند، دعوای‌شان را حل کند، چون از این آقا تقلید می‌کنند و نظر این آقا را نمی‌دانند، هر دو هم فرض کنید متدین هستند، آدم‌های متدینی هستند. می‌گویند اشکال ندارد، می‌رویم پیش مجتهد خود سؤال می‌کنیم. دفتر مجتهد می‌روند حالا یا از خود مجتهد یا از نماینده‌ی مجتهد، مرجع تقلید سؤال می‌کنند، ایشان هم می‌گویند نظر آقا این است. این‌ها هم می‌گویند اگر نظر آقا این است، اگر مطلب این است درست است، همین که شما می‌گویید، این‌جا ماهیت حالا به قول شما داوری بین این دو طرف غیر از بیان فتوا هیچ چیزی نیست، این دقیقاً مثل این می‌ماند که ما در نماز یک مسئله‌ای داریم، بحث ما است که کدام یک درست است، هر دو هم مقلد فلان آقا هستیم، می‌رویم دفتر آقا سؤال می‌کنیم، ولی اختلاف در حکم و کشمکش در حکم همه این است و اصلاً علما که قضا را معنا کردند به «منصب من المناصب الشرعیة» که دو مورد هم دارد، آن‌جا که دعوا در موضوعات است، آن‌جا که دعوا در احکام است، این صورت در نظرشان بوده است؟ به همه‌ی مقدّسات قسم که این صورت مورد نظرشان نبوده است.

آقا علما جایی که طرفین دعوا دارند، متخاصمین هستند، اختلاف دارند ولو منشأ اختلاف‌شان در حکم است، یکی می‌گوید حکم الهی این است، یکی می‌گوید آن است، حالا هر چه باشد دعوا دارند. بعضی وقت‌ها هم اختلاف در حکم است ولی این‌ها نمی‌فهمند، او می‌گوید من نمی‌خواهم فسخ کنم (مشتری) من از پدرتان خریدم، این‌ها می‌گویند پدرمان بی‌خود کرده که به شما فروخته است! در مرض مرگش بوده است، ارزان به شما داده است، مرض مرگ از ثلث باید خارج شود، بحث‌شان می‌شود. دعوایشان می‌شود. این‌جا پیش قاضی می‌آیند. این‌جا بیان فتوا است یا این‌جا فصل خصومت است و این‌جا قاضی باید اعمال ولایت کند، دوستان می‌گفتند ولایت یعنی چه؟ یعنی اعمال حاکمیت بکند و بگوید این معامله درست است و مثلاً مشتری در خانه بماند، اگر خانه را تحویل گرفته است یا بگوید معامله باطل است، از ثلث خارج می‌شود و این هم بیشتر از ثلث است، ورثه هم اجازه ندهند و بگوید آقای مشتری خانه را خالی کن، باید خانه خالی شود، قاضی چطور حکم می‌کند؟ قاضی فتوا می‌دهد؟ می‌گوید خانه باید خالی شود، ظرف 24 ساعت مشتری خانه را خالی کند تحویل ورثه بدهد و پولش را از آن‌ها بگیرد. یعنی اختلاف در حکم را چطور آقای خوانساری تصوّر نمی‌کنند، جایی که نیاز به اعمال حاکمیت داشته باشد، اعمال ولایت داشته باشد و مشهور هم که می‌گویند، این را می‌گویند نه آن صورتی که من برای شما توضیح دادم، دعوای آن‌ها است، هر دو مقلد این هستیم، می‌گویند می‌رویم دفتر این آقا هر چه گفت چشم گوش می‌کنیم، بعد هم می‌روند هر چه آقا گفت گوش می‌کنند این‌که اصلاً نظر این‌ها نیست.

من نمی‌گویم این قضاوت است یا نیست، ممکن است اسم این را یک نوع قضاوت بگذاریم. منتها این محل آقایان نیست، اگر از علما این را بپرسید همه می‌گویند این بیان فتوا است. آنچه که شما

می‌گویید بیان فتوا است، آقایان نظرشان نبوده است و آنچه که آقایان نظرشان بوده است، شما در بحث نیاوردید. دوستان این یک اشکال اساسی است بر این فقیه بزرگ.

اشکال دوم به قول آن مرحوم رحمة الله گفت من هر چه عقلم و جب می‌کنم طولش و عرضش و عمقش را نمی‌فهمم. من با عبارات ایشان (این قسمت) اخیراً آشنا نشدم، آن موقع که فقه و مصلحت را مشغول بودم آن جا که گستره‌ی حکم حاکم، یعنی حوزه‌ی نفوذ به مناسبتی با این عبارت آشنا شدم از همان موقع و این اخیراً هم که دیگر بحث ما شروع شده است بیشتر، واقعاً نفهمیدم چرا در موضوعات به قول ایشان ولایت است، اعمال حاکمیت است و حاکم یعنی قاضی دستور می‌دهد، حکم می‌کند، اما وقتی که اختلاف در حکم باشد نه اعمال حاکمیت است، نه دستور است، نه انشاء است، نه وجوب اطاعت می‌آید، فقط بیان فتوا است. این دو چه فرقی می‌کنند؟

البته من می‌دانم چرا ایشان این حرف را زده است، شما هم قاعدتاً فوراً فهمیده باشید، چون ایشان صورت اول را فقط بیان فتوا می‌گیرد و صورت دوم را صرف بیان فتوا نمی‌گیرد. در آن مثالی که زدم خانم می‌گوید من همسر شما نیستم و الله، بالله با کسی دیگر اشتباه گرفتید، این آقا می‌گوید خیر، شما همسر من هستید، دعوایشان می‌شود، به دادگاه می‌روند. این جا دیگر این‌ها فتوا نمی‌خواهند، چون خانم می‌گوید می‌دانم زن او نیستم، نمی‌خواهد که از مجتهد فتوا بگیرد. این آقا هم نمی‌خواهد فتوا بگیرد، آقا می‌خواهد از حاکم حکم ازدواج بگیرد که زن را ببرد. حکم می‌خواهد، فرمان می‌خواهد که اگر خانم نیامد فردا شکایت کند به عنوان ناشزه، حالا بیاید جمع کنید یا اگر رفت ازدواج کرد، فردا برای او پرونده درست شود.

این جا ایشان می‌گوید این‌ها اعمال حاکمیت می‌خواهند، اگر این است، آن صورت اول... ایشان نه این که اختلاف در حکم را فقط بیان فتوا گرفته است، آمده بین این‌ها فرق گذاشته است، ولی طبق تفسیر ما و توضیح ما در اشکال اول که در اختلاف در حکم هم آن جا هم گاهی دعوا است و با نظر مجتهد حل نمی‌شود، اصلاً یک طرف می‌گویند من مجتهد تو را قبول ندارم، چطور پیش مجتهد برویم؟ آن هم می‌گوید من هم قبول ندارم، کارشان به دادگاه می‌رسد.

الآن این پرونده‌هایی که راجع به تقسیم ارث به دادگاه می‌رود، خیلی از آن‌ها هم البته اختلافی است مثل ارث زوجه، این‌ها اختلاف می‌روند برای بیان فتوا پیش قاضی یا می‌روند برای این که حکم بگیرند که حکم را تقسیم کنند. دوستان ایشان چون صورت اول را صرف بیان فتوا می‌دیده است و دوم را نمی‌دیده است آمده فرق گذاشته است. ولی ما که صورت اول را هم مواردی را صرف نظرخواهی از مجتهد نمی‌دانیم، بگوییم آن جا ولایت است در موضوعات، در احکام ولایت نیست. این هم یک

اشکالی که طبق بیان ایشان است ملاحظه کردید.

نکته‌ی سوم دیدم چند نفر از دوستان از همین دیروز تا امروز مدام پیش ما آمدند، ایشان در بحث حوزه‌ی نفوذ، حرف امروز فرمود: در اختلاف در حکم اگر طرفین دعوا محکوم له، محکوم علیه... حالا یک چیزی به شما بگویم بعضی وقت‌ها پای ثالث هم در کار می‌آید که نه محکوم له است و نه محکوم علیه است. می‌توانید تصوّر کنید یک جایی که پای ثالث هم بیاید. مثل آن جایی که مثلاً ثالث جنس مورد نزاع را از محکوم له یا از محکوم علیه خریده است، خیلی وقت‌ها پای ثالث هم در کار می‌آید.

لذا من در برگه نوشتم محکوم علیه و محکوم له و دیگران، یک وقت در برگه نگویید دیگران یعنی چه. آن کسانی که درگیر این پرونده می‌شوند، جنسی می‌خریدند، معامله‌ای می‌کنند، چون بحث نفوذ فقط برای این نیست که آیا بر محکوم علیه نافذ است یا نه. آن جایی که نظرش با نظر قاضی متفاوت است. دیگرانی هم که درگیر هستند همین بحث پیش می‌آید.

ایشان در بحث حوزه‌ی نفوذ، حرف امروز فرمود: آن جایی که اختلاف در حکم باشد لازم نیست متخاصمین تمکین کنند، در وقتی که یقین به مخالفت حکم قاضی با واقع دارند یا حجّت‌شان غیر از این می‌گوید. اما در اختلاف در موضوعات باید تمکین کنند. مگر در زوجیت که مشکل است، حرف امروز بود. دوستان این دو اشکال دارد: یکی این که اگر در موضوعات قطعاً للنزاع باید تمکین کنند ولو نظرشان با نظر قاضی مخالف است، آیا این بحث در اختلاف در حکم نمی‌آید؟ آن جا نباید نزاع بخوابد؟

باز می‌دانید منشأ این تفکیک چیست؟ همان اشتباه اول که ایشان فکر کرده است در اختلاف در دعوا فقط اخذ فتوا است که اگر فتوا را بگیرند تمام است. در حالی که بنا شد غیر از این باشد.

پس ببینید خیلی وقت‌ها اختلاف متنازعین در اختلاف در حکم برمی‌گردد، اما نزاع باقی است مگر قاضی وارد صحنه شود. اگر شما در اختلاف در موضوعات می‌گویید محکوم علیه تمکین کند ولو قبول ندارد حکم قاضی را، در اختلاف در احکام هم باید بگوییم محکوم علیه تمکین کند ولو قبول ندارد. چون مدرک شما قطعاً للنزاع است، این جا می‌آید آن جا هم می‌آید. آخرین نکته ایشان فرمود: مگر در زوجیت.

در پژوهش می‌گویند باید روشن باشد، ضابطه بدهد. ما از آقای خوانساری سؤال می‌کنیم در مثل زوجیت خانم نباید متابعت کند، مثل زوجیت که فایده‌ای ندارد، ضابطه چیست؟ شما باید یک ضابطه‌ای به ما بدهید که مثلاً بدانیم غیر زوجیت چیست. تازه در زوجیت دیدید بعد به مشکل برخورد که با روایات مخالف می‌شود «فتأمل» یعنی مثلاً در غیر زوجیت مثل چه؟ مثلاً در طلاق، یک ضابطه بدهید یعنی مثلاً در دماء و فروج، بگویید در دماء و فروج. قطعاً نظر ایشان نبوده است، و الا عاجز که نبود، ضابطه می‌داد. عقیده‌ی من این است در ذهن شریف ایشان ضابطه منقح نبوده است و الا باید بگوییم ذهنش منقح بوده است ولی عبارت را چه آورده است؟ عبارتی نیست. می‌گفت الا در دماء و فروج مثلاً. بنابراین که می‌گوییم دماء و فروج حساب ویژه دارد. و لذا این عبارت بزرگواران عقیم است، حالا آیا می‌شود حلش کرد یا نمی‌شود یک مطلب دیگری است. بزرگواران تمام این‌ها راجع به فرمایشات آقای خوانساری بود که هم ادق بود و هم اشمل بود.

من می‌خواستم تعریف مشهور را بگویم، چون تعریف مشهور هم داشتیم آن هم یک نقدی بکنیم. بعد هم تعریف آقای خویی هم یک نقدی بشود، نرسیدیم إن شاء الله فردا، حالا ادامه‌ی برگه را... فردا کارمان بیشتر بررسی است، روی این فکر کنید، حالا شما چه می‌گویید. حرف‌ها زده شد، نقد آن هم گفته شد، شما هم چه نظری دارید، فردا إن شاء الله می‌گوییم.

پایان